بفضل خدای متعال عم نواله
بتصحیح جدید جناب سید محمد عبدالله بلگرامی مدالله ظله السامی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی یصرف الاقوال ویخفف الاثقال ویکشف العلل و
یصلح العمل والصلوة علی رسوله محمد الذی اسس قواعد الدین وابنیة
الاسلام وعلی آله واصحابه الذین بذلوا جهدهم فی استنباط قوانین الحلال والحرام
پس از حمد و صلوة میگوید بندهٔ ضعیف گنهگار شرمسار امیدوار مغفرت پروردگار بتعلیم حقیر
صفی بن نصیر اصلح الله تعالی حاله وخفف اثقاله هرگاه فرزندم
شیخ الاسلام ابو الکلام [illegible] رزقه الله تعالی علما نافعا وفهما کاملا
تصنیف گنج بعون الله تعالی وحسن توفیقه تمام کرده خواستم
که کتابی دیگر در علم صرف تعلیم کنم هیچ کتابی لائق تعلیم او نیافتم پس چند قوانین
اعلال وابدال و تخفیف همزه و ادغام برای تعلیم او درین مختصر جمع کردم و نام او
دستور المبتدی نهادم و برای ترغیب طالبان وارشاد راغبان
سوالها و جوابها بیت قوانین مندرج کردم و بیشتر فوائد متفرقه در سلک ضبط

و مانند آن نزدیک ابو علی فارسی و اتفاق اکثر اهل تصریف همین است زیرا که
این همزه است بصورت یا و همچنین هر الفی که بصورت یا مینویسند آنرا نیز الف تلفظ
کردن خطاست چون می و سری زیرا که این الف است مرقوم بصورت یا و معتل
بر دو گونه است معتل بیک حرف و معتل بدو حرف اما معتل بیکحرف بر سه گونه است
معتل فا چون وعد و یسر و وعد و یسر و این را مثال نیز گویند و معتل عین چون قال
و باع و قول و بیع و این را اجوف نیز گویند و معتل لام چون غزا و رمی و غزو و رمی
و این را ناقص نیز گویند و معتل بدو حرف بر دو گونه است معتل فا و لام چون وقی و وشی
و وقی و وشی و این را لفیف مفروق نیز گویند و معتل عین و لام چون طوی و حیی
و طی و حی و معتل فا و عین چون یل و یوم و این نوع در فعل کمتر است این هر دو نوع را
لفیف مقرون گویند و معتل سه حرفی بغایت کمست چون لفظ واو و یای و
ویت و ییت یافته شده است و مضاعف آن باشد که دو حرف اصلی
دو حرف صحیح از یک جنس باشند در ثلاثی بجای عین و لام چون مد و فر و سبب و
و عکوو در رباعی بجای فا و لام اول و عین و لام ثانی چون زلزل و زحزح و ذبذب و
صفصف پس مجموع اصول اسما و افعال ده نوع مذکور است یعنی صحیح و مهموز فا
و مهموز عین و مهموز لام و مثال و اجوف و ناقص و لفیف مفروق و لفیف مقرون
و مضاعف و ده نوع دیگر از اجناس مرکبست مضاعف و مهموز فا چون ام و اتم
و مضاعف مثال چون ود و وود و مهموز فا و اجوف چون آن و آس و مهموز فا و ناقص

داشتن حرفی بود بجای حرفی دیگر چون قال که در اصل قول بود و اسکان افکندن
حرکت بود چون یدعو که در اصل یدعو بود و حذف افکندن حرف بود چون یجب که
در اصل یوجب بود و ادغام در لغت آوردن لگام در دهن اسپ بود و در اصطلاح
صرفیان در آوردن حرفی بود در حرف مانند آن چنانکه از دو حرف یک حرف مشدد
کرده شود چون مدّ که در اصل مدد بود حرف اول را مدغم خوانند و حرف دوم را مدغم فیه و
ابدال بر دو گونه است بدل از حرف اصلی چون قال و باع و بدل از حرف زائده چون
ضورب و بویع که واو بدل است از الف ضارب و بایع و آن زائده است بدل از یا
چون یدعی و یرضی که الف ایشان بدلست از یا و یا بدلست از واو و اسکان
بر دو گونه است اسکان بغیر نقل حرکت چون یدعو و یرمی و اسکان بنقل حرکت و این نیز
بر دو گونه است نقل بسوی ساکن چون یقول اصله یقول و نقل بسوی متحرک بعد از ازالهٔ حرکت
ما قبل چون قیل و بیع و حذف بر دو گونه است حذف یک حرف اصلی و این
مشترکست میان اسم و فعل چون اب و اخ و یعد و یضع و حذف دو حرف
اصلی مختص بفعل است چون ق و ع و ادغام بر دو گونه است ادغام دو حرف
متجانس چون مدّ و ادغام دو حرف متقارب در مخرج چون عبدتّ و لبستّ و هر
یکی از این نیز بر دو گونه است واجب چون مدّ و جائز چون لم یمدّ و ممتنع چون مددن
و هر یکی از این در فصل ادغام یاد کرده آید و تخفیف همزه گاهی با بدال باشد
چون آمن و یؤمن و ایمانا و گاهی بحذف چون لم یر و تسهیل [illegible] بین بین چون سایل

دیگر آن باشد که همزه را میان مخرج او و مخرج حرفی که حرکت همزه مناسب آن حرفست
تلفظ کنند چون سال و هر یکی ازین در فصل نوع ازین تخفیف همزه یاد کرده آید و تخفیف او
باسکان نیامده است و همچنین تخفیف او بحذف در ابتدای کلمه نیز نیامده است و ناس که
در اصل اناس بود بعضی همزه شاذست یعنی بر خلاف قیاس است چون خذ و کل انواع اعلال
و ادغام و تخفیف همزه و لیس الا آنکه هر یکی ازین مبنی بر قوانین تصریف بود آن قوانین
که در کلام عرب حاجت بدان بیشترست و بیشتری آنرا ضبط توان کرد درین مختصر
یاد کنیم بتوفیق الله تعالی فصل در بیان نوع اول از تخفیف همزه هر همزه منفرده که
ساکن باشد و ماقبل او مفتوح روا باشد که ویرا بالف بدل کنند چون راس و یاخذ
که در اصل رأس و یأخذ بوده است همچنین هر همزه که منفرده ساکن باشد و ماقبل او
مضموم روا باشد که او را بدل کنند بواو چون بوس و یوخذ که در اصل بؤس و
یؤخذ بوده است همچنین هر همزه منفرده که ساکن باشد و ماقبل او مکسور روا باشد که
او را بدل بیا کنند چون بیر و شیت که در اصل بئر و شئت بوده است و حکم بؤس
و جئت همچنین است و دیگر هر همزه که منفرده مفتوح است ماقبل او مضموم روا باشد که همزه
را بواو بدل کنند چون یواخذ که در اصل یؤاخذ بوده است و همچنین هر همزه که منفرده
مفتوح باشد و ماقبل او واو مده زائده بود روا باشد که او را بواو بدل کنند
و واو را در واو ادغام کنند چون مقروة که در اصل مقروءة بوده است همزه را بواو بدل
کردند و او را در واو ادغام کردند مقروة شد و دیگر هر همزه منفرده که مفتوح باشد

بکسر فا کلمه باشد و در مضارع او واو حذف شده باشد چه سبب که آن واو را از مصدر
از جهت کثرت استعمال به موافقت فعل حذف کنند و عوض آن واو تا در آخر کلمه در آورند چون
عِدَة که در اصل وِعْد بود سوال چون واو را حذف کردند عین کلمه را کسره از کجا
شد جواب چون واو را حذف کردند عین کلمه را کسره واو محذوف دادند تا ابتدا بحرف
ساکن لازم نیاید سوال واو را بکسره چرا حذف نکردند بعده عین کلمه را کسره میدادند تا ابتدا
بساکن لازم نیاید جواب اگر واو را با حرکت حذف میکردند مزیت فرع بر اصل لازم آید
زیرا که فعل در اعلال اصل است و مصدر در تعلیل فرع او در فعل از یک تغییر بیش نشده است
و آن حذف نفس او است پس اگر در مصدر واو با حرکت حذف شود دو تغییر لازم آید حذف
واو و حذف حرکت و اعطای حرکت دیگر پس زیادت فرع بر اصل باشد و آن روا نیست پس
بضرورت اول حرکت او نقل کردند بعین کلمه بعده واو را حذف کردند تا مزیت فرع بر
اصل لازم نیاید سوال مزیت فرع بر اصل هنوز ثابت است زیرا که در اصل تغییر یک شده است
و آن حذف او است و در فرع دو تغییر است حذف او و نقل حرکت جواب این مقدار
مزیت فرع بر اصل صحیح نیست زیرا که حرکت نقل میکردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید
و اگر واو را با حرکت حذف میکردند اعطای حرکت دیگر میکردند تغییر لازم می آمد و نقل حرکت
واو محذوف [illegible] نیست حذف او و نقل حرکت [illegible]
حرکت [illegible] سوال [illegible]
[illegible]

پس کثرت تغییر اینجا تحمل باید جواب چهارم در اعمال لیکن اینجا هیچ فائده نیست پس
قصر مسافت کردند که واو را ابتداءً تبادل کردند و مدعی فائده آن خطا باشد زیرا که
این الفاظ از جهت که بدل از یاست بصورت یا نوشته آید جواب پنجم اگر در اوتقد واو را
بیا بدل کنند توالی کسرات لازم آید و این روا نیست پس واو را ابتداء تبادل کردند
سوال در میزان و میقات نیز توالی کسرات لازم می آید پس بایستی که واو را بیا بدل نکنند
جواب اگر واو را بیا بدل نکردند خروج کسره بسوی ضمه لازم آمدی زیرا که واو از پس
کسره مضموم است توالی کسرات اهون است از خروج کسره بسوی ضمه پس توالی کسرات
اختیار افتاد لان من ابتلی ببلیتین فیختار اهونهما بخلاف اوتقد اگر واو
در وی سلامت دارند خروج کسره بسوی ضمه لازم آید و اگر واو را بیا بدل کنند توالی
کسرات لازم آید و هر دو ممنوع است اگر واو را تا بدل کنند هیچ محذور لازم نیاید پس قلب واو
بتا اختیار افتاد جواب ششم اگر در اتقد واو را بیا بدل کنند بعده یا را بتا بدل
روا نباشد زیرا که یا عارضی خواهد بود لازم باقی نماند تا بدل کردن روا نیست پس ابتداء
واو را تا بدل کردند مانند در اتکل و اتجر یا را تا بدل نکردند زیرا چه یا لازم نیست بلکه بدل است
از همزه واو مانند در اتخذ که اتخذ در اصل ائتخذ بود با وجود آنکه یا لازم نیست بلکه بدل است از
همزه شاذ است جواب هفتم اگر واو را یا کنند فعل ماضی گاهی یائی گردد و گاهی واوی
یعنی صرف یائی گردد چون ایتقد و فعل مجهول واوی چون اوتقد پس ابتداء واو
را تا بدل کردند فصل در بیان اصل اعلال اجوف بدانکه هر واو

لیکن محققان فکر کرده اند از جهت آنکه این مانع جائیست که حرف ساکن یک کلمه باشد
که دران کلمه واو و یاست و حرف ساکن در دعوا و رمیا که آن الف ضمیرست فی التحقیق کلمه
دیگرست اگرچه فعل با فاعل در حکم یک کلمه است پس معلوم شد که عدم ابدال درایشان از جهت
التباس معنی مضر دست نه از جهت این مانع سوال تخشین که در اصل تخشیین بود چرا
یارا بالف بدل کردند بعده آن الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه بعد
یای متحرک حرف ساکن ست همچنین در دعت و رمت که در اصل دعوت و رمیت بود
چرا واو و یارا بالف بدل کردند بعده آن الف را از جهت اجتماع ساکنین حذف کردند با آنکه بعد
واو و یا حرف ساکن ست جواب لحوق حرف ساکن درین الفاظ بعد ابدال است جواب دوم
بالا ذکر کرده هم که این مانع جائیست که حرف ساکن از کلمه باشد که دران کلمه واو و یاست
و حرف ساکن در تخشین که آن یای ضمیرست با تحقیق کلمه دیگرست اگرچه فعل با فاعل
حکم یک کلمه است و فیه نظر زیرا که حرف ساکن در دعوا و رمیا نیز با تحقیق کلمه دیگرست پس چرا
واو و یارا بدل نکردند جواب زیرا که التباس مثنیه بواحد اینجا مانع التعلیل ست بخلاف تخشین و
دعت و رمت مانع چهارم بودن کلمه بمعنی کلمه دیگر که درو علت اعلال موجود
نیست مانع تعلیل ست چون عور و صید که بمعنی اعور و اصید است یا بمعنی اعورّ
و اصیدّ است از آنکه بهر لغتی که از الوان و عیوب است حق باب افعال و افعلال ست پس
اگر در غیر این هر دو باب بیاید گفته شود که بمعنی این باب ست همچنین ازدوجوا و اجتوروا بمعنی
تزاوجوا و تجاوروا ست از آنکه درایشان معنی مشارکت ست زیرا که معنی ازدواج بیکدیگر

ویائس که در اصل یوجل وییائس بوده است بغیر وجود علت اعلال شاذ است لیکن فصیح
نوده و نحیت خوانده واجبست و اعلال یاجل و یائس جایزست سوال واو در قول و یا
در بیع متحرک است والف همیشه ساکن است و بدل از جنس مبدل منه می باید پس حرف
متحرک را چگونه بالف ساکن بدل کنند جواب محققان گفته اند که چون خواهند که واو و یا را بالف
بدل کنند اول ساکن سازند بعده بدل سازند سوال لیس که در اصل لیس بوده است بر وزن
فعل یا متحرک ماقبل مفتوح و از جمیع موانع خالیست چرا یا را ساکن کردند و بالف بدل
نکردند جواب تا دلالت کند بر عدم تصرف او و نیز مشابهت بحرف حق عدم دلالت
بر حدث و زمان عدم دلالت بمعنی نفس حق دهد انکه بر الفی که در ناقص بدل از واو است
چون دعا آنرا بصورت الف نویسند و بر الفیکه بدل از یاست چون رمی آنرا بصورت
یا نویسند و او یا نقطه کردن محض خطاست چنانکه بالا گذشته دیگر چون واو و یا بجای
عین کلمه مفتوح باشد ماقبل ساکن واجبست که فتحه عین کلمه را نقل کنند بماقبل بعد آن واو
و یا را بالف بدل کنند اگر موانع نباشد چون یقال و یباع و یخاف و یهاب و اغاث و
استغاث و مقال و مراح که در اصل یقول و یبیع و یخوف و یهیب و اغوث و استغوث و مقول و
مروح بوده است و موانع را است یکی وقوع حرف ساکن بعد واو و یا تحقیقا چون تقوال و
تخیاط یا تقدیرا چون مقوال و مخیط که در اصل مقوال و مخیاط بوده الف را حذف کرده برای
تخفیف چنانکه در تهدید و تخلیط که در اصل [illegible] بوده و در یقلن و لم یقل مضارع مجهول که
در اصل یقولن و لم یقول بود اعلال شد یا حرف ساکن بعد او ازانکه سکون لام عارضی است

لازم نیست مادام اقامه و استقامه که در اصل اقوام و استقوام بود اعلال شد با آنکه حرف
ساکن بعد واو ست از جهت موافقت فعل ماضی مانع دوم اعلال لام کلمه مانع تعلیل عین کلمه است
تا توالی اعلالین نباشد چون یطوی و یروی که مضارع مجهول ست سوال حیی اصل او را
بیا بدل کردند بعده یا را بالف بدل کردند این جمع میان دو اعلال ست همچنین اتقی که در اصل
اوتقی بود واو را حذف کردند و یا را ساکن کردند همچنین تق که در اصل اوتقی بود واو را حذف کردند
از برای موافقت اتقی یا را از جهت وقف همزه را از جهت استغنا همچنین آیة و اویصل تصغیر واصل
که در اصل وویصل بود واو اول بهمزه بدل کردند و دوم بدل ست از الف زائده جواب
اجتماع اعلالین مطلق ممتنع نیست بلکه ... که میان ایشان فاصل اصلی نباشد
بخلاف حیی که دو اعلال در دو حرف شده است بخلاف اویصل که در وی نیز دو اعلال
جمع شد که یکی در حرف اصلی دوم در حرف زائده و بخلاف اتقی که در ایشان میان دو حرف
اعلال حرف اصلی فاصل ست سوال در استحیی که بقول بنی تمیم در اصل استحییا بود یای آخر
را الف کردند بعده یای اول را بعد نقل حرکت او نیز بالف بدل کردند و این الف را از جهت
اجتماع ساکنین حذف کردند و این جمع ست میان دو اعلال در دو حرف اصلی که میان ایشان
فاصل حرف اصلی نیست جواب جمع میان دو اعلال در وی شاذ ست مانع سوم بودن لفظ
از افعل تعجب چون ما اقوله و ما ابیعه یا از افعل التفضیل چون اقول و ازین یا از افعل صفت چون
اسود و ابیض مانع چهارم بودن کلمه ملحق برباعی چون جهور و شریف و در خلوة
و حلیة نیز اعلال نکردند از آنکه واو و یا بجای حرف اصلی کلمه نیست تصحیح استحوذ و استصوب

و احیلت و اخیلت با وجود علت اعلال شاذ است با آنکه تا ابدال شود بهمین اغوات خود

دیگر واو و یا که بجای عین کلمه مصدر باب افعال و استفعال باشد قلب کرده شود بالف

بازی مع الف مصدر پس حذف کرده شود الف اجتماع ساکنین و عوض او تا

کلمه آورده شود چون اقامة و استقامة که در اصل اقواما و استقواما بوده است و نزد

سیبویه ترک تعویض اینجا جایز است و نزد یک فراء ترک تعویض جایز نیست مگر که اضافت

کنند کقوله تعالی وَاِقَامَ الصَّلٰوۃِ دیگر واو و یا که بعد الف اسم فاعل افتد و در آن

واو و یا را بالف بدل کرده باشند واجب است که آن واو و یا را در اسم فاعل بهمزه بدل کنند

چون قائل و بائع که در اصل قاول و بایع بوده است و عاور و صاید همزه نگشت از آنکه در

عور و صید الف نشده است همچنین متقاول و متقاوم و متبایع و متعاین و مباین همزه نگشت

از آنکه در قاول و قاوم و بایع و عاین و باین الف نشده است و همچنین طاوی و راوی همزه

نگشت از آنکه در طوی و روی الف نشده است دیگر هر مصدری که از اجوف واوی

که فا کلمه بود و فعل او تعلیل شده باشد واجب است که او را از جهت کسر ما قبل در مصدر

بیا بدل کنند چون قام قیاما و صام صیاما که در اصل قواما و صواما بوده و در قال قوالا و

صام صوما واو و یا نشد از آنکه فا کلمه مکسور نیست در قاوم قواما و جاور جوارا واو و یا نشد از آنکه

فعل او تعلیل نشده است و تصحیح حال حولا با وجود کسر فا و اعلال فعل شاذ است و بعضی گفته که تصحیح

حوالا موافق قیاس است زیرا که اگر واو را بیا بدل کنند التباس حیلا می آید که جمع حیله است التباس

با نه تعلیل است و بعضی گفته اند که وجود الف بعد واو شرط این تعلیل است پس قول مختار

پس این فتحهٔ او هم در حکم سکون است و خُوَّفٌ جمع خائف و نُوَّمٌ جمع نائم از آنکه بعد واو الف
نیست اعلال نیز ... است یا آنکه تغییر مقصور است بر شیاره چنانکه ...
باید و علابط بود و الف را حذف کردند از جهت تخفیف دیگر هر واو و یا که متحرک باشد و ما قبل او مضموم
کسره بر آنها دشوار بود از آن جهت حرکت او را نقل کرده بما قبل دهند و او ساکن از جهت کسره ما قبل
یا شود و یا ساکن سلامت ماند چون قیل و بیع که در اصل قُوِلَ و بُیِعَ بوده است و بعضی از آن نیز بعد
نقل ساکن کنند قُوْلَ و بُوْعَ گویند و بعضی ضمه را اشمام کنند یعنی ضمه را بوی کسره دهند
ولیکن اسکان بنقل مشهور و افصح است و همچنین اُغِیثَ و اُستُغِیثَ و مُغِیثٌ و مُستَغِیثٌ که در اصل
اُغْوِثَ و اُستُغْوِثَ و مُغْوِثٌ و مُستَغْوِثٌ بوده است کسره بر واو دشوار داشتند نقل کردند
بما قبل او دادند و او ساکن را باعث کسره ما قبل یا گشت سوال در طُوِیَ و رُوِیَ چرا تعلیل
نکردند با آنکه قانون مذکور موجود است جواب از آنکه اگر در اینها تعلیل شود در مضارع ایشان نیز
در یُطْوَی و یُرْوَی دو تعلیل جمع شوند و بعضی شارحان جواب گفته اند که اگر در میان ایشان کسره
واو را نقل کنند و بما قبل دهند واو یا شود توالی کسرات لازم آید و آن موجب ثقالت است و تعلیل برای
تخفیف است و فیه نظر زیرا چه توالی کسرات اهون است از خروج ضمه بسوی کسره هم از جهت
در قیل و بیع توالی کسرات اختیار افتاد نه خروج ضمه بسوی کسره دیگر هر فعل اجوف
که فتح عین کلمه باشد و ضمیر مرفوع متحرک متصل شود اگر واوی باشد آن فتحه را بضمه بدل کنند
و اگر یائی باشد بکسره بدل کنند پس آن ضمه و کسره بعین نقل کنند و بما قبل دهند و آن واو یا
از جهت اجتماع ساکنین بیفتد چون قُلْتَ و بِعْتَ و اخوات ایشان که در اصل قَوَلْتَ

خفیف بود و این قول اکثر صرفیانست و زمخشری نیز همین قول اختیار کرده است سوال
این تغیر چرا در واوی مضموم و یائی مکسور بدل کردند جواب زیرا که واو و یا از جهت تحرک و
انفتاح ماقبل خواست که الف گردد و این الف از جهت اجتماع ساکنین خواست که بیفتد
و دلالت نبود بر حذف واو و یا از آنکه ماقبل او ضمه و ماقبل یا کسره نبود پس ضمه در واوی و کسره
در یائی آوردند دلیل باشد بر حذف واو و یا و مشابه نگردد بنای واوی بیائی و بنای
یائی بواوی سوال واو و یا در قلت نیست بخواهد که الف گردد و از آنکه وقوع حرف ساکن بعد
واو و یا مانع تعلیل است جواب این سکون عارضیست نه لازمی از آنکه بلحوق ضمیر پیدا
شده است سوال معاودت ضمه واوی و کسره یائی نیز واو و یا از جهت تحرک و
انفتاح ماقبل خواست که الف گردد و آن الف از جهت اجتماع ساکنین خواست که بیفتد
و دلیل نبود بر حذف واو و یا پس آوردن ضمه و کسره فائده چیست جواب مسلم واو
و یا خواست که الف شوند زیرا که شرط این تعلیل آنست که واو و یا متحرک باشند بحرکت
لازمی این ضمه و کسره عارضیست و مرو بر آنست که حرکت لازمی ثقیل است حرکت عارضی ثقیل
نیست ابدال از جهت ثقل ست نه از جهت خفت سوال چون این ضمه و کسره عارضی
ثقیل نیست پس نقل بسوی ماقبل برای چه باشد جواب شرط نقل تحقیق حرکت واو و
یا مطلق ست خواه لازمی باشد خواه عارضی بخلاف ابدال که شرط او تحقیق حرکت بر واو و
یا لازمیست زیرا که نقل سهل ست از ابدال سوال در خفت که در اصل خوفت بود چرا
کسره عین کلمه بالضمه بدل نکردند تا دلیل بودی بر حذف او و مشتبه نشدی بنای واوی بیائی

پس قطعاً معلوم میشود که این کسره عین کلمه است که نقل کرده اند بخلاف فتحهٔ فا کلمه در قلت
که او را دلالتی نیست بر باب زیرا که احتمال دارد که این فتحه اصلی باشد و احتمال دارد که این فتحه عین
کلمه است که نقل کرده اند پس قطعاً معلوم نمیشود که فتحه عین کلمه است پس بضرورت رعایت
واوی کرده شد تا اهم و مهم هر دو فوت نشود پس در قلت و بعت حرکت عین کلمه نقل کردند
از جهت رعایت واوی و یائی و در خفت از جهت رعایت باب و در طلت و هبت از جهت رعایت
هر دو چیز زیرا که در اصل طولت و هیبت بود بضم واو و کسره یا سوال در لست که در اصل
لیست بکسر یا بود چرا حرکت عین کلمه نقل نکردند تا دلیل بودی بر حذف یا در باب خود که
در هیبت جواب لست فعل است جامد که مجرای حرف چون خواستند که تصرف افعال از
وی نفی کنند از جهت غلبهٔ مشابهت بحرف بدین سبب فا مفتوح داشتند و عین کلمه را ساکن
کردند تا یا الف نگردد و بعد اتصال ضمیر متحرک عین کلمه را از جهت التقای ساکنین حذف کردند
سوال چرا نگویید که در اصل قلت قولت بود بضم عین و اصل بعت بیعت بود بکسر عین تا حاجت
بدل کردن فتحه بضمه و کسره نباشد جواب زیرا که باب فعُل یفعُل بضم العین فی الماضی
والمضارع متعدی نیامده است و قلت متعدی است و باب فعِل یفعِل بکسر العین فی الماضی
والمضارع در اجوف نیامده است و بعت اجوف است و بعضی صرفیان فتحه را در واوی بضمه
و در یائی بکسره بدل میکنند و میگویند که واو و یا در مثل قلت و بعت که در اصل قولت و بیعت
بود از جهت تحرک و انفتاح ما قبل به الف بدل کردند و آن الف از جهت التقای ساکنین حذف کردند
پس فا کلمه را در واوی ضمه دادند و در یائی کسره دادند تا ضمه دلالت کند بر حذف واو و کسره دلالت

کنند بر حذف یا و این قول سیبویه است و ابن حاجب همین قول اختیار کرده و دیگر بر واو و یا
که در فعل مضارع و مانند آن بجای عین کلمه مضموم یا مکسور باشد و قبل او ساکن صحیح بود که ضمه و کسره
عین کلمه را نقل کنند و بفاء دهند برای موافقت ماضی از آنکه بنای فعل مضارع از فعل ماضی است
اگرچه ضمه و کسره بر واو و یا بعد سکون ثقیل نیست چون یَقُولُ و یَبِیعُ که در اصل یَقْوُلُ و یَبْیِعُ بوده است
سوال موافقت ماضی ابدال واو و یا بالف تقاضا میکند نه نقل حرکت از ایشان جواب
آری موافقت ماضی همین تقاضا میکند و لیکن اگر یَقَالُ و یَبَاعُ بفتح میگفتندی التباس با باب
یَخَافُ و یَهَابُ می آمدی پس بضرورت تعلیل بنقل اختیار افتاد نه با بدال تا در وی تغییر
دو تصریف نباشد با آنکه در ماضی در بعض محل بنقل نیز تعلیل شده است چنانکه در قُلْتُ و بِعْتُ و قِیلَ و
بِیعَ و جز آن و در یَقُلْنَ که در اصل یَقْوُلْنَ بود چون عمل بقانون مذکور کردند دو ساکن بهم آمدند یکی
واو و دوم لام واو را بیفگندند یَقُلْنَ شد و همچنین قُلْ که در اصل اُقْوُلْ بوده است چون بدین قانون
عمل کردند دو ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند اُقُلْ ماند ابتدء همزه وصل از جهت استغنا
حذف کردند قُلْ شد و این تعلیل باعتبار وضع صحیح است اما باعتبار آنکه بنای امر بعد تعلیل مضارع
است در اصل تَقُولُ بود و بضم لام بعد لام ساکن شد از جهت امر و واو افتاد از جهت التقای
ساکنین قُلْ شد و همچنین مَقُولٌ که در اصل مَقْوُولٌ بود چون عمل بدین قانون مذکور کردند
دو ساکن بهم آمدند نزدیک سیبویه واو دوم افتاد و نزدیک اخفش واو اول افتاد مَقُولٌ شد
و همچنین مَبِیعٌ که در اصل مَبْیُوعٌ بود چون بدین قانون عمل کردند دو ساکن بهم آمدند واو را حذف
کردند نزدیک سیبویه که یا اصلی است و او زائد است ضمه ما قبل یا را بکسره بدل کردند تا یا سلامت ماند

رقوی بود و عیا بود ضیا او تو یا و تیز یان و یر ضیان و اعیّه و راضیه که در اصل رُعُو و رضو و

گو و و عُوا و رضوا و تیز وان و یر ضوان و اعوه و راضوه بود و عُوا که در اصل عُوُوا

بود چون بقانون مذکور عمل کردند عُیُوا شد ضمه بر یا دشوار داشتند نقل کرده بما قبل

دادند دو ساکن بهم آمدند یکی یا دوم واو یا افتاد و عُوا شد این اصل اعتبار وضع ست

اما باعتبار آنکه بنای جمع بتعلیل واحد ست اصل عُیُوا بود ضمه بر یا ثقیل داشته نقل کرده

بما قبل دادند بعد ازاله حرکت ما قبل التقای ساکنین شد درمیان یا و واو یا افتاد و عُواش بود و داعٍ که

اصل داعِوٌ بود ست چون بقانون مذکور عمل کردند داعی شد در حالت رفعی و جری نحو جاءنی

داعٍ و مررت بداعٍ ضمه و کسره بر یا دشوار داشتند ساکن کردند دو ساکن بهم آمدند یا

و تنوین یا افتاد و داعٍ شد سوال از جهت اجتماع ساکنین تنوین چرا نیفتاد جواب

زیرا چه تنوین حرف صحیح ست و یا حرف علت حذف علت اولیٰ ست از حذف حرف صحیح

در عوض و مرجع واو یا گشت با آنکه ما قبل واو مکسور ست از آنکه در طرف و حکم طرف نیست

سوال تحقیق که در اصل قنوه بود با آنکه ما قبل واو مکسور نیست شاذ ست و بعضی گویند که

حرف ساکن با اعتبار نیست و حکم او حکم معدوم ست پس ما قبل واو در حکم مکسور ست سوال اگر

حرف ساکن در حکم معدوم بودی پس چرا که در قاول و بایع واو و یا را با الف بدل میکردند زیرا چه

واو و یا متحرک ست و ما قبل ایشان در حکم مفتوح ست جواب اگر واو و یا را با الف بدل میکردند

یک الف از جهت اجتماع ساکنین بیفتادی التباس ثلاثی مزید از ثلاثی مجرد آمدی

و دیگر هر واو و یا که در لام کلمه مضموم یا مکسور باشد و ما قبل او نیز مکسور یا مضموم بود آن واو و یا را ساکن

آمنه بغیر نقل حرکت چون یدعو و یرمی که در اصل یدعو و یرمی بوده است یا بنقل حرکت
چون تدعین و ترمین که در اصل تدعوین و ترمیین بود بعد نقل حرکت یا در ترمین
از جهت اجتماع ساکنین بیفتاد و واو در تدعوین از جهت کسره ما قبل یا گشت و آن یا از جهت
اجتماع ساکنین بیفتاد و در یدعون جمع مذکر غائب و تدعون جمع مذکر حاضر که در اصل یدعوون
و تدعوون بود چون بقانون مذکور ساکن کردند دو ساکن بهم آمدند یکی را حذف کردند یدعون
و تدعون شد اما یدعون جمع مؤنث حاضر بر اصل خود است دیگر هر حرف علت که لام
کلمه باشد در حالت جزم و وقف ساقط شود از جهت علامت سکون چون لم یخش
و لم یدع و لم یرم و اخش و ادع و ارم و همچنین اگر در عین کلمه باشد در حالت جزم و وقف بیفتد
از جهت اجتماع ساکنین چون لم یقل و لم یبع و لم یخف و قل و بع و خف دیگر هر واو که در کلمه
جا باشد ساکن یا متحرک در طرف یا در حکم طرف در فعل یا در اسم چون [illegible] گردد یا زیاده و از رابع بدل
او مفتوح بود یا گردد چون اعلیت و استعلیت و تغازیت و ترجیت و تعازیت که در اصل اعلوت و
استعلوت و تغازوت و ترجوت و تعازوت بوده است و همچنین معلیان و مستدعیان و مصطفیان
که در اصل معلوان و مستدعوان و مصطفوان بوده و همچنین یدعیان و یغزیان و یرضیان که در اصل
یدعوان و یغزوان و یرضوان بوده است بقانون مذکور واو یا شد و همچنین یدعون که در اصل
یدعوون بوده است بدین قانون واو یا شد بعده یا از جهت تحرک و انفتاح ما قبل الف گشت
دو ساکن فراهم آمدند الف افتاد و یدعون شد و همچنین یدعی و یرضی که در اصل یدعو و یرضو
بود بدین قانون عمل کردند واو یا شد و یا از جهت تحرک و انفتاح ما قبل الف گشت یدعی و یرضی

موجب التباس است به جهتی که معنی او ما رستنا است نا التسمیه که در اصل تسمیی بود و نیز مانند مستثنی آن بود که
اعلال همی میکردند لیکن او را بقانون مذکور یا کردند تسمیی شد بعده یکی یا حذف کردند و تاء در آخر
عوض او آوردند تسمیه شد قانون هر مصدر که از باب تفعیل بود در وی دو یا جمع شوند یکی
را حذف کنند و تاء در آخر عوض بنهند چون التسمیة والتقویة والتغطیة که در اصل تسمیی و تقویی و تغطیی
بوده است ترک تعویض اینجا باتفاق روا نیست اگرچه اضافت کنند بخلاف مصدر چون
باب افعال و استفعال چون اعانت و استعانت و دیگر هر جا که واو و یا در اسم فاعل بلام
کلمه افتند و ما قبل او مکسور باشد در حالت رفعی و جری واجب است که یا را ساکن کنند و بعد اسکان
اگر منون باشد یا را از جهت اجتماع ساکنین حذف کنند چون قاضٍ و رامٍ که در اصل قاضیٌ و رامیٌ بود
و اگر واو باشد از جهت کسره ما قبل یا گردد و آن یا را ساکن کنند بعده از جهت اجتماع ساکنین
یا را حذف کنند چون داعٍ و عادٍ که در اصل داعوٌ و عادوٌ بود و حکم واو و یا بالاتفاق یکیست و اگر
معرف باللام باشد اسکان واجب است چون القاضی و الرامی در حالت رفعی و جری زیرا که ضمه و کسره
بر یا دشوار داشتند ساکن کردند القاضی و الرامی شد و اگر واو باشد از جهت کسره ما قبل یا شد
و آن یا را ساکن کنند چون الداعی و العادی و از جهت رعایت فواصل و توافق حذف یا نیز
جایز است کما فی قوله تعالی یوم یدع الداع و الکبیر المتعال یا اسقاط
نیست همچنین در فعل نیز حذف یا در لام کلمه جایز است کما فی قوله تعالی واللیل اذا یسر در
اصل یسری بود دیگر هر اسم متمکن که در آخر او حرف علت باشد و ما قبل او مضموم واجب است
که ضمه را بکسره بدل کنند زیرا که در سخن عرب هیچ اسم متمکن نیابی که در آخر او حرف علت باشد

و پیش از وی ضمه اگر در تصریف کلمه چنین اتفاق افتد ضمه را بکسره بدل کنند و اگر حرف
علت او یا باشد ضمه بجهت یا بود و در طرف کسره ما قبل بعده اعلال قاضی کنند
چون تَلَقّي و تَلاقِي و تَرَقّي و تَراقِي و تَلَفّي اول که در اصل تَلَقُّوٌ و تَلاقُوٌ و تَرَقُّوٌ و تَراقُوٌ و
تَلَفُّوٌ و اولو بوده و اگر جمع میان حرف علت و ضمه او مده فاصل افتد همچنین حکم دارد و مده
فاصل ساکن آخر وی نیست چون اَدْلِي و ظُبِي که در اصل اَدْلُوٌ و ظُبُوِيٌ بود بخلاف یدعو و مقرو
که جمع نیست و اعلال مرضی و مسعدی که در اصل مرضوو و مسعدو بود شاذ است
زیرا که قیاس مقتضی آن بود که مرضو و مسعدو آید همچو مدعو لیکن واو آخر را برخلاف قیاس
یا کردند بعده اعلال مرضی کردند مرضی و مسعدی شد و در تلفسو واو سلامت بماند از انکه
در آخر نیست در مهو و عو سلامت ماند از انکه اسم متمکن نیست و در کفوا احد سلامت بماند
از انکه واو لازم کلمه نیست بلکه بدل از همزه است و در و سلامت بماند از انکه واو در معرض
تغییر است در حالت رفعی او بماند و در حالت نصبی الف میگردد و در حال جری یا میگردد
پس ثقیل نباشد یا انکه چون این واو علامت ضمه است در حکم ضمه باشد و اسم متمکن آنست
که در آخر او متمکن حرکت در آید با تنوین چون زید و در فَعلی اسم بفتح فا و سکون عین چون
لام کلمه یا بود واو شود چون تقوی و تقوی که در اصل تقیا و تقیا بود بخلاف فَعلی
صفت که در وی یا سلامت بماند چون صدیا و ریا مؤنث صدیان و ریان و چون
لام کلمه او بود در اسم و صفت سلامت ماند چون دعوی و شهوی و در فُعلی اسم بضم فا و سکون
عین چون لام کلمه واو باشد یا شود چون دنیا و علیا که در اصل دنوی و علوی بود و صحیح

قصوی شاذ است بخلاف فعلی صفت که واو در وی سلامت بماند چون غزوی و چون بیا
بود و در اسم و صفت سلامت ماند چون فتیا و قصیا مؤنث اقصی و قصوی سوال دنیا و علیا
و قصوی در ترکیب صفت واقع میشود چون الحیوة الدنیا و المنزلة العلیا و الغایة القصوی
پس اسم چگونه باشد جواب این لفظ در استعمال جاری مجرای اسما ماند چون لفظ فارسی صاحب
اطلس و الطح که در ایشان حکم اسما جاری شده است اگر نی لا اصل صفات اند جواب وهم این الفاظ
بغیر الف لام صفت واقع نمیشود و پس اگر صفات می بودند بمعرفه و نکره صفت واقع میشدند

فصل در قوانین ادغام

یکی آنکه هرجا که دو حرف از یک جنس هم آیند در یک کلمه یا
در دو کلمه و اول ایشان ساکن باشد و دوم متحرک بحرکت لازم ادغام واجب بود چون قبّ
و مدّ که در اصل قبْب و مدْد بود بر وزن فعْل بسکون عین و چون اذهب بزید
اضرب بخیر و اتقوا و آمنوا مگر آنکه ادغام وی موجب التباس باشد چون قوول که ادغام
وی موجب التباس ماضی مجهول باب مفاعله بماضی مجهول باب تفعّل است یا آنکه اول متجانسین
بدل از همزه باشد چون اودی و رئیا که در اصل اؤدی و رئیا بود و یا مده باشد چون قالوا
و ما لنا یا همزه باشد چون آلّا انا آنگاه ادغام ممتنع بود مگر آنکه آن همزه عین کلمه باشد چون
سئال و رآس دیگر هرجا که دو حرف از یک جنس در یک کلمه هم آیند بر سبیل لزوم هر دو متحرک باشند بحرکت
لازم ادغام نیز واجب بود و طریق ادغام در این صورت آنست که اگر ما قبل متجانسین متحرک یا ساکن مده
بود حرف اول را ساکن کنند بی نقل و دوم ادغام چون حبّ و حابّ و حوبّ که در اصل حبب و
حابب و حوبب بوده است اگر ساکن غیر مده باشد حرکت حرف اول را نقل کنند بما قبل

پس باقی که ادغام جائز نبودی جواب اصل مضارع مرفوع بود بسکون و بجای
من شرطیه است بخلاف امر که در اصل و سکون بود و حرکت بعارض اجتماع ساکنین است
سوال قوی و ازعوی که در اصل قوو و ازعوو بوده است قانون دوم موجود است
و همچنین در حیوان و دینار که در اصل حیوان و دنّار بوده است قانون اول موجود
چرا ادغام نکردند جواب اینجا اعلال و ادغام معارض شده اند و هر جا که اعلال و ادغام
معارض شوند اعلال را مقدم کنند بر ادغام از انکه گفته شد اعلال بیشتر است از ادغام
از انکه اصل در تخفیف اعلال است و ادغام ملحق باعلال است و مادام که عمل باصل ممکن باشد
عمل بفرع که بمنزلهٔ ملحق است روا نیست سوال در اجلوّاذ چرا اعلال را مقدم بر ادغام نکردند
جواب اعلال جائی مقدم بر ادغام است که هر دو متجانس اصلی باشند و در اجلوّاذ هر دو
زائد اند جواب دوم ابدا محمول بر فعل خود است یعنی اجلوّذ جواب سوم ادغام
[illegible] ضمنی است نه انکه اصل وی اظهار بوده بعده ادغام کرده اند لیکن این جا ضابطه است
دیگر هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند و هر دو متحرک باشند در دو کلمه ادغام جائز بود و شرط انکه
ما قبل هر دو متحرک صحیح یا مدّه یا حرف لین باشد چون فعل لبید و ضرب بشیر و قال محمد و یغزو واقد
و قیل لزید و ثوب بکر و عین عمرو اگر ما قبل هر دو متجانس حرف ساکن صحیح باشد چون
قرم مالک [illegible] یا هر دو حرف متجانس همزه باشند چون قرأ ابوک ادغام نشود
بود و دیگر هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند در یک کلمه و اول ایشان متحرک
بود و دوم ساکن ادغام ممتنع بود از انکه تحرک حرف دوم شرط ادغام است چون ظللت

و در مشتق لیکن سوال و ردّ و در حالت وقف حرف دوم ساکن میشود و ادغام ممتنع نیست
جواب سکون وقف را حکم حرکت ست جواب دوم آنکه تحریک حرف دوم شرط ادغام
ابتداءً است لا بقاءً و اینجا ابتداءً حرف دوم متحرک بود بقاءً ساکن شده است بدانکه وجوب
ادغام و جواز و امتناع آن باعتبار حرکت حرف دوم ست یعنی هر جاکه حرکت حرف دوم
لازم ست ادغام واجب است چون مدّ یمدّ مدّا و هر جاکه عارضیست ادغام جائز ست چون
لم یمدّ و مدّ و لا تمدّ و هر جاکه حرف دوم ساکن ست ادغام ممتنع ست چون مددن و دیگر
در بعضی کلمات مضاعف قلب آمده است برای تخفیف این هر دو نوع ست سماعی و قیاسی
سماعی چون تقضّی البازی و تحاشیت من شیٔ ما و لم یتسنّه که در اصل تقضّض و
تحاششت و لم یتسنّن بود و همچنین املیت و قصّیت و تسرّیت و تظنّیت که در اصل
امللت و قصّصت و تسرّرت و تظنّنت بود و قیاسی چون ایوان و دینار و قیراط
و شیراز و دیماس که در اصل اوّان و دنّار و قرّاط و شرّاز و دمّاس بود و در
بعضی کلمات حذف عین آمده است این نیز بر دو نوع ست سماعی و قیاسی سماعی چون
ظلت و مست بفتح فا در اصل ظللت و مسست بکسر عین بود و بعضی حرکت عین بفا
میدهند بعده حذف میکنند ایشان ظلت و مست بکسر فا میگویند و حذف ظلت
افصح ست لکثرة الاستعمال کقوله تعالی فظلتم تفکّهون بخلاف مست و قیاسی در مضاعف
باب تفعّل و تفاعل چون دو تا در اول کلمه جمع شوند چون تنزّل و تباعد که در اصل تتنزّل و
تتباعد بود حذف تا اینجا جائز ست مطرد ست و بعضی میگویند تا اول حذف کنند و بعضی گویند تا ی

بود ضمیر مذکر ضم لازم ست چون لم یمدّه و مُدّهٗ باتصال های ضمیر مونث غایب فتحه لازم ست
چون لم یمدّها و مُدّها و باتصال ساکن دیگر کسره لازم ست بلغت فصیح چون لم یمدّ الرجل
و مُدِّ الغلام و دیگر هرگاه دو ساکن جمع شوند اگر ساکن اول حرف مد و لین باشد و ساکن دوم
مدغم باشد در یک کلمه حذف نکنند چون دابّه و خویصّه و تمودّ و این چنین اجتماع ساکنین در کلام عرب
جایز ست باعتبار امکان تکلم و حصول تخفیف و این اجتماع ساکنین علی حده میگویند
و همچنین در حالت وقف اجتماع ساکنین نیز جایز ست چون زیدْ و عمروْ و اگر ساکن دوم مدغم
نباشد مدّه حذف کرده شود چون اغزُ الجیش و قُلِ الحقّ و غیر مدّه را حرکت داده شود چون
اخشَوُا الله و اخشَیِ الله و اگر هر دو حرف صحیح باشند و در دو کلمه اول را حرکت دهند چون
قُلِ ادعوا الله اذهبِ اذهب و در یک کلمه دوم را حرکت دهند سوال واو اضربُنّ و یا
را اضربِنّ چرا حذف کردند با آنکه اجتماع ساکنین علی حده است جواب شرط اجتماع ساکنین
علی حده آنست که هر دو ساکن در یک کلمه باشند و حرف مدغم در اضربُنّ و اضربِنّ
در کلمه دیگر ست سوال پس بایستی که الف در اضربانّ و اضربنانّ نیز حذف میکردند
زیرا که شرط اجتماع ساکنین علی حده فوت ست از جهت آنکه حرف مدغم در کلمه دیگر ست پس
الف ها چرا سلامت داشتند جواب اگر الف اضربانّ حذف میکردند التباس شدی
بمفرد و آمدی اگر در اضربنانّ الف حذف میکردند سه نون جمع شدی پس اجتماع ساکنین
اینجا بضرورت مغتفر ست بخلاف حذف واو در اضربُنّ و حذف یا در اضربِنّ که موجب
التباس نیست پس حذف در ایشان واجب شد این همه که گفتیم بیان [illegible]

تعلیل معتل و مضاعف و مهموز بود فاما قوانین تعلیلات اجناس باقی از لفیف مفروق
و مقرون و مضاعف و جز آن از اجناس مرکب همین قوانین که یاد کرده
مبنی است چون تأمل کرده شود و حکم مضاعف باعی هیچ حکم صحیح است در وی تعلیل
و تغییر نشود چون ذَنَب و مَنمَص بدانکه کلمات چند را از معتل و مضاعف
بر اصل واگذاشته‌اند با وجود موجبات اعلال و ادغام تا بر اصل کلمات دلیل باشد
چون قَوَد و عَیَب و یَمَن و صَیَد و خَوَنة و حَوَکة و شَوَکة و استروح و استملح و
استصوب و استحوذ و لَحِحَت عینه و ضَبِبَ البلد و قَطِطَ الشعر و أَلِلَ السقاء
و مانند آن اما چند قوانین متفرق دیگر است که بدان حاجت باشد نیز یاد کنیم یکی آنکه
هر الف که ما قبل مضموم شود واو شود بشرط آنکه زائده باشد چون ضُورِب ماضی مجهول ضارب
و ضُوَیرِب تصغیر ضارب و نُیَیب تصغیر ناب که الف او نگشت با آنکه ما قبل او مضموم است
زیرا که الف اصلی است زائده نیست بدل است از یا و کلمه را در تصغیر بسوی اصل رد
کنند و اگر مکسور باشد یا شود چون محراب و محاریب و مفتاح و مفاتیح و چنین
واو ساکن ما قبل مکسور گردد یا شود چون عصفور و عصافیر و دیگر هر مده که در واحد
سوم جا باشد و زائد بود و در جمع بعد الف مفاعل افتد همزه گردد چون صحیفة و صحائف
و عجوزة و عجائز و رسالة و رسائل و در معایش و مقاوم همزه نگشت از آنکه یا در معیشة و
واو در مقامة زائده نیست بلکه اصلی است و ابدال با همزه در مصائب با وجود آنکه
یا در مصیبة اصلی است شاذ است و دیگر هر جا که الف فاعل جمع میان دو واو و یا

میان دو یا افتد و بعد آن الف دو حرف باشد واو و یا را بهمزه بدل کنند
چون اوّل و أوائل و خیر و خیائر که در اصل أواول و خیایر بود بدانکه قواعد این

هست بسی از اجناس نحو کور بسیار است اما
درین کتاب مختصر یاد نتوان نوشت
تا که عبارت کتاب دراز نگردد

تمت

خاتمة الطبع

قرابان حمد فاعل واحدی که شرکت و تثنیت در ذات و صفاتش محال است
و افعال بیمثال او منزه از ماضی و حال و استقبال مضمرات کون و مکان
مستترات نشان زمانیان پیشگاه علم محیط او چه ضمایر و چه مظهر و تصریف
احوال عالم و عالمیان بر وجود و شهود او دلیلی است روشن تر و لفیف کلام
از فیض متعدی ذات لازم البرکات خودش ناقصان امت را بمرتبهٔ کمال
رسانید و بشرف صحبت هدایت موهبت که سلب معاصی خاصیت نسبت
بابتدا به روی مستفیضان گردانید صلی الله علیه و علی آله التقی و اصحابه
الی اشرف الهدی بعد بر ضمیر طالبان علوم پوشیده نماناد که درین طرف ایام
که آب علوم عربیه برافق افول رسیده و فنون ادبیه بکسیر مندرس و منطمس گردیده
و جمعی از ارباب مطابع همت از طبع کتب عربیه واکشیدند و بعضی که بطبع